

بررسی جستارهای تعلیمی در اثر گمنام «اطباق الذهب فی المواعظ والخطب» اثر شرف الدین شفروه اصفهانی

خالد موحدی نیا،* فاروق نعمتی،** حسین قدمی***

 10.71630/parsadab.2024.1129876

چکیده

کتاب وزین اطباق الذهب فی المواعظ والخطب اثر شرف الدین شفروه اصفهانی، از نویسندگان و شاعران ایرانی در سده ششم هجری است که آن را به سبک مقامات و به تقلید از اثر اطواق الذهب زمخشری، با اسلوبی مسجع و دارای محتوایی تعلیمی و اخلاقی نگاشته است. اطباق الذهب در قالب نثر فنی، دارای حدود ۱۰۰ مقاله تعلیمی در موضوعات مختلفی همچون مذمت دنیاپرستی، بخل، پیروی از هوس، فخر فروشی و... و نیز دعوت به خیرخواهی در حق ضعیفان، غنیمت دانستن لحظات زندگی، یادآوری مرگ، سخاوت و بخشش و... است. شفروه برای پرهیز از خشکی و تلخی پند و اندرز و مسرت طبع، گاه در الفاظ قلیل، معانی کثیر آورده و سخن خویش را به طبع زیور آیات و احادیث که از اندیشه

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
shaykhanhanfez@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Farough.nemati@pnu.ac.ir

*** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران
Dr.ghadami91@gmail.com

ژرف او حکایت می‌کند، می‌آراید؛ از همین روی، اثرپذیری شفروه از متون دینی به‌ویژه قرآن کریم و نهج البلاغه، از بارزترین مؤلفه‌های ساختاری در مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب* است. در این پژوهش به روش تحلیلی توصیفی و با بررسی این اثر گمنام تعلیمی، مهم‌ترین انگاره‌های تعلیمی - اخلاقی در اثر نام‌برده مورد بازخوانی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: شرف‌الدین شفروه اصفهانی، *اطباق الذهب*، ادبیات تعلیمی، قرآن کریم، نهج البلاغه، نثر عربی.

۱. مقدمه

ادبیات تعلیمی «گنجینه‌ای از آموزه‌های اخلاقی است» (نعمتی و یوسفی، ۱۴۰۱: ۲۲) و در پی آن است تا آموزه‌های تربیتی و اخلاقی را به‌شکل عاطفی و ذوقی بیان دارد و «نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند» (مالملی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲). به‌طور کلی، هر اثر ادبی که هدف آن، ارشاد و تعلیم (داد، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۰) و نشان دادن راه نیک‌بختی و رستگاری به‌وسیله تہذیب اخلاقی باشد (مشرف، ۱۳۸۹: ۹۲)، ادبیات تعلیمی می‌گویند. از همین رو، ادبیات تعلیمی، «تعلیم مبانی اخلاقی است که اغلب از آن به‌عنوان مواعظ یا شعرهای حکمی یاد می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۴۹) و بنابر نظر شفیعی کدکنی (۱۳۷۲: ۸۱)، نیکی، حقیقت و زیبایی، بُن‌مایه و ماهیت اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

یکی از آثار گمنام تعلیمی در ادبیات کلاسیک نثر فارسی که به زبان عربی نگاشته شد، کتاب *اطباق الذهب* از شرف‌الدین شفروه اصفهانی، از ادبا و واعظان سده ششم هجری است. این اثر در خود، حدود ۱۰۰ گفتار تعلیمی و اخلاقی را جای داده که هر گفتار با عنوان «مقاله» در کتاب آمده و در پایان هر گفتار، آیه‌ای و یا عبارتی از قرآن کریم ذکر شده است. شفروه این کتاب خود را به تقلید از کتاب *اطواق الذهب* زمخشری تألیف کرده است و تلاش نموده تا بسیاری از ویژگی‌های زبانی و سبکی زمخشری را در اثر خویش انعکاس دهد.

در *اطباق الذهب* و به‌طور کلی هر نثر تعلیمی دیگر، «نویسنده حکم معلم را دارد و معمولاً سادگی و روشنی بیان، قوت تعبیر، ایجاز غیرمخل و اطناب غیرممل و همه امکانات لفظی و معنوی و جاذبه تصویر را به کار می‌گیرد تا بتواند در اذهان مستعدان، تأثیر و جاذبه‌ای قوی به جای گذارد و نکته‌ای را به آنان بیاموزد و امری را در اذهان آنان جایگزین سازد و از آنجا که از لحاظ بلاغی، مراتب اذهان مستعد متفاوت بوده است، گاهی سادگی و زیبایی، و زمانی نمط عالی گفتار را در این گونه نثر به کار برده‌اند» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۳۱۴).

در این پژوهش، با گذری بر مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب*، به بررسی و تحلیل این مضامین پرداخته و به دو پرسش زیر پاسخ داده خواهد شد:

- آشنخوَر اندیشه‌های تعلیمی شفروه اصفهانی در کتاب *اطباق الذهب* چیست؟

- شفروه از چه روش‌هایی در جهت بیان مضامین تعلیمی در اثر خویش بهره می‌گیرد؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

کتاب *اطباق الذهب* تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال ۱۹۱۱م در قاهره با شرح «محمد سعید الرافی»، و در سال ۱۳۰۹ق در بیروت با شرح «یوسف افندی النبهانی». همچنین درباره شخصیت ادبی و آثار و اندیشه‌های شرف‌الدین شفروه، کار چندانی صورت نگرفته است؛ از جمله در پژوهش مطالعه در احوال و آثار شرف‌الدین شفروه اصفهانی و تصحیح دیوانش از مرتضی جعفری (رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش)، که بر اشعار شفروه و تصحیح دیوانش تکیه کرده است. همچنین در پژوهش مقدمه و تصحیح ترجمه *اطباق الذهب فی المواعظ والخطب* از عبدالحمید ربیع‌نیا (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹)، که یکی از ترجمه‌های گمنام از *اطباق الذهب* را بررسی کرده است.

از طرفی، تحقیقات بسیاری در مطالعه بر مضامین تعلیمی در آثار کلاسیک صورت گرفته که بر شمردن همه آن‌ها موجب اطاله کلام است؛ برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: مقاله «بررسی انگاره‌های تعلیمی در کتاب مُلستان اثر میرزا ابراهیم تفرشی (مدایح‌نگار) (تقلیدی از گلستان سعدی)» از هادی اکبرزاده (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴۰۱: ۸۰-۱۲۲)؛ مقاله «مصادیق و مضامین اخلاقی در فرائد السلوک» از خدیجه‌سادات طباطبایی و داود محمدی (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴۰۱: ۱۶۷-۱۹۷)؛ مقاله «آموزه‌های اخلاقی گنج شایگان اثری تقلیدی از

گلستان سعدی» از سید مهدی نوریان و مهسان قریشی (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۳۹۴: ۳۲-۱).

بر همین اساس، این مقاله می‌تواند ضمن شناساندن این اثر گمنام در حوزه فراخناک ادب تعلیمی عربی از یک نویسنده و ادیب ایرانی، به بارزترین و مهم‌ترین جلوه‌های تعلیمی و نیز اسلوب نویسنده در بیان آن‌ها بپردازد.

۲-۱. ضرورت و روش پژوهش

در نشریه یادگار و در شرح حال کوتاهی از شرف‌الدین شفروه، این نکته بیان شده که «هیچ یک از تذکره‌نویسان فارسی هم به کتاب *اطباق الذهب* و مهارت او (شفروه) در انشای زبان عربی اشاره نکرده‌اند» (ر.ک: ناشناس، ۱۳۲۷: ۱۱۱). چنین مطلبی تا به امروز ادامه یافته و با وجود چاپ نسخه‌های متعدد از کتاب *اطباق الذهب* در کشورهای عربی، این اثر فاخر در ادبیات تعلیمی ایران که به زبان عربی و توسط یک شاعر و ادیب مطرح ایرانی در سده ششم هجری تألیف شده است، همچنان در گمنامی به سر می‌برد. بدون شک بررسی مضامین تعلیمی - اخلاقی در *اطباق الذهب*، می‌تواند ما را ضمن آشنایی با فضای فکری و گفتمانی شرف‌الدین شفروه در این اثر، با سبک و اسلوب عربی‌نویسی در این برهه از تاریخ ادب کهن پارسی آشنا نماید. بر همین اساس، معرفی این اثر مهم تعلیمی و ناشناخته در ادب عربی که توسط یک شاعر و نویسنده ایرانی به رشته تحریر درآمده، ضرورت انجام این پژوهش است. روش مورد مطالعه در این پژوهش، به صورت تحلیلی توصیفی و بر پایه استخراج بارزترین مضامین تعلیمی در *اطباق الذهب* خواهد بود. همچنین نسخه مورد استفاده از کتاب مذکور در این پژوهش، نسخه‌ای است که «محمد سعید الرافعی»، آن را شرح و تعلیق کرده و در سال ۱۹۱۱م در قاهره و در ۱۶۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۳-۱. شرف‌الدین شفروه اصفهانی (متوفی ۶۰۰ق)

براساس آنچه تذکره‌نویسان بیان کرده‌اند، «شرف‌الدین شفروه (یا شین و فاء مضموم و یا مفتوح و راء ساکن)^۱ عبدالمؤمن بن هبة الله مغربی اصفهانی» (مدرس، بی‌تا، ج: ۳: ۱۹۲)، از علما و شاعران برجسته در قرن ششم هجری^۲ است. از تاریخ ولادت و حتی تاریخ وفات شفروه، در کتاب‌های تاریخی و ادبی به طور دقیق مطلبی بیان نشده است، جز اینکه وی را

شاعر و واعظ سده ششم هجری دانسته‌اند؛ البته می‌توان به تخمین، سالیان زندگی وی را بین سال‌های ۵۱۵ق تا ۶۰۰ هجری برآورد نمود (ر.ک: دیباجة دیوان شفروه). گویا خاندان شفروه، از خاندان‌های مشهور اصفهان بودند که «چند تن از بزرگان علما و شعرا به آن منسوب‌اند و در قرن ششم و تا مقارن استیلای مغول، نه تنها در ایران بلکه در غالب ممالک اسلامی، اشتهاوری به هم رسانده‌اند» (ناشناس، ۱۳۲۷: ۱۰۸).

دولتشاه سمرقندی (بی تا، ج ۱: ۱۷۵)، شفروه را صاحب لقب «ملک الشعرا» دانسته و می‌نویسد: «مردی صاحب فضل و ذوق بود. در اصفهان در روزگار دولت اتابک شیرگیر، او را ملک الشعرا می‌نوشتند». همچنین عوفی در *لباب الألباب* (۱۹۰۶، ج ۱: ۲۶۸-۲۶۹)، جایگاه ادبی و شاعری شفروه را ستوده و او را از بزرگان اصفهان دانسته که در تعلیم و اخلاق، مشهور بود: «الامام العالم شرف‌الدولة والدین، محمد شفروه علیه الرحمة، از امثال اصفهان بل از اعیان جهان بوده است. اگرچه در علم تذکیر شهرتی داشت و مواعظ و نصایح او عقل را مرشد شافی و ذهن را مصقله وافیه بود، فاما لطف طبع مر وی را باعث و محرّض می‌آمد بر آنکه گاه‌گاه نظمی چون آب زلال و شعری چون سحر حلال پردازد و در غزل و مدح، لطایف طبع و ظرایف نظم مرتب گردانند و دیوان او مشهور است». عوفی سپس برخی اشعار شفروه را برای نمونه آورده است؛ از جمله دو بیت زیر در مدح جلال‌الدین ارسلان بن طغرل (همان: ۲۶۹):

ماهست یارب آن رخ زیباش یا خورست سروست قدّ و قامت او یا صنوبرست
لعلش ز لطف هم دم عیسی مریم است رویش به حسن غیرت و آزار آزرست

شفروه گویا از تخلص «شرف»^۳ در اشعارش استفاده می‌کرده است (همان، ج ۱: ۳۵۸). تعلیقات میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی و بیشتر مدایحش در وصف شخصی است که از او با نام‌های «فخر سلاطین جهان، ملک ایران، شمس‌الدین محمد» نام می‌برد که در فاصله سال‌های ۵۶۸-۵۸۳ق سلطنت نمود (همان: ۳۵۶-۳۵۸). شفروه دیباجة دیوان خود را این چنین با مدح خداوند متعال آغاز می‌کند:

سرنامه نام جهاندار پاک برآزنده رستی‌ها ز خاک
بلندی ده آسمان بلند گشاینده دیده هوشمند

(دیوان شرف‌الدین شفروه، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۸۷۸۳۴)

۴-۱. نگاهی به کتاب تعلیمی - اخلاقی أطباق الذهب فی المواعظ والخطب

در سده ششم هجری، عربی‌نویسی رواج گسترده‌ای پیدا کرد و «توجه دبیران و نویسندگان کاملاً به‌سوی ادب عرب معطوف می‌شود و فارسی‌نویسی برای آن‌ها در درجه دوم اولویت قرار می‌گیرد» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۵۰۲). همین امر سبب اهتمام «نثرنویسان به صنعتگری و آرایه‌های کلامی در نثر» (همان: ۵۰۰) گردید و «توجه به زبان و ادب عربی» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۱۵۹)، رکن رکن نثر فنی محسوب می‌شد.

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین آثار تعلیمی در ادب کلاسیک فارسی در قرن ششم هجری که به زبان عربی نگاشته شده، کتاب *اطباق الذهب* از شرف‌الدین شفروه اصفهانی است. سبب تألیف *اطباق الذهب* را همان‌گونه که شفروه در مقدمه کتابش گفته، اشاره یکی از دوستانش به نام «ظهیرالدین احمد بن محمود بن علی الخوی» بود که صد مقاله را در پند و نصیحت به نگارش درآورد؛ شفروه نیز درخواست دوستش را لایک گفته و کتابش را براساس شیوه زمخشری (۴۶۷ق-۵۳۸ق) در کتاب *أطواق الذهب* ترتیب می‌دهد: «فقد أشار إلى ولي من أولياء الله تعالى.... ظهير الدين وظهره، وظهرية الحق وظهره، أحمد بن محمود بن علي الخوي زاده الله توفيقاً... أمرني أن أجمع له مائة مقالة في الوعظ والنصيحة والخطب الفصيحة، أسلك فيها مسلك العلامة جار الله عمر ابن محمود الزمخشري في مقالاته المسماة بأطواق الذهب...» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۴-۵ با تلخیص)؛ ترجمه: «پس دوستی از دوستان خدای متعال اشارت کرد...ظهیرالدین و پشتیان دین، یاریگر حق و پشت آن، احمد بن محمود بن علی خوی، خداوند توفیقش را افزون کند... به من امر نمود که صد مقاله در وعظ و نصیحت و خطبه‌های فصیح گرد آورم، که در آن براساس شیوه علامه جارالله عمر بن محمود زمخشری در مقالاتش با نام *أطواق الذهب* عمل نمایم...».

شفروه در ادامه همین مقدمه، با تواضع بسیار به برتری *اطواق الذهب* زمخشری بر کتابش می‌پردازد و اثر زمخشری را فوق اثرش توصیف می‌کند؛ البته چنین تقلیدی توسط شفروه از یک متن عربی دیگر، به این دلیل بود که «در قرن‌های پنجم و ششم در ادب فارسی،

نویسندگانی ظهور کردند که ضمن آشنایی فراوان با ادب عربی، الگوهای معین را در نظر داشته‌اند و در آثار خویش از آن سرمشق‌ها متأثر شده‌اند» (غلامرضایی، ۱۳۹۸: ۱۲۶).

با بررسی کتاب *اطباق الذهب*، پی به این مهم خواهیم برد که سبک این اثر، به پیروی از نثرهای عربی فاخر در سده‌های پنجم و ششم هجری همچون *سندبادنامه* و *کلیله و دمنه* نوشته شده است و از شیوه نثرنویسی رایجی پیروی نموده که به تقلید از شیوه «ابن عمید» در نثر عربی رواج یافت. این شیوه، «روشی فنی است که نثر را به دامن شعر درمی‌غلطانند. نثر ابن عمید دارای همه ویژگی‌های شعر است، اما دارای وزن نیست و درآمیخته به لفظ و معنای شاعرانه از قبیل سجع‌های کوتاه، جناس، تضمین، تلمیح و تاریخ و استشهاد به نظم و استفاده از تشبیهات و استعارات و عناصر خیال و جواهر شعری می‌باشد» (ر.ک: الزیات، ۱۹۹۵: ۱۵۷؛ رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۴۷۸-۴۷۹). همچنین نباید تأثیر سبک نویسندگی در دوران ساسانیان را در رواج این نوع کتابت در دوره‌های اسلامی نادیده گرفت، به گونه‌ای که عبارت پردازی و بازی با واژگان، هنری در نگارش بود که از ایران در نثر عرب راه یافت و نویسندگان دوره ساسانی و به‌ویژه دبیران دیوان، «سعی می‌کرده‌اند تا معانی را کسوتی نیکو پوشیده، الفاظ و عبارات را در قالبی بدیع جلوه‌گر سازند» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

هرچند آرایش لفظی و زیباسازی مسجع واژگانی که این خود، «قدرت تأثیر و جاذبه بیان را بیشتر می‌کند» (رستگار فسایی، ۱۳۹۷: ۳۱۴)، سبک نثرنویسان ایرانی در سده ششم هجری محسوب می‌شد که در *اطباق الذهب* نیز چنین زینت کلامی را شاهد هستیم، شفروه هیچ‌گاه جانب معنی را از نظر دور نمی‌دارد و نمی‌بینیم که به سبب تلاش برای کلام آهنگین، فقر معنا را با غنای لفظ جبران کند؛ بلکه لفظ و معنا در این اثر تعلیمی، گام‌به‌گام و به محاذات و موازات هم در پویه و تکامل‌اند.

۲. بررسی و تحلیل برخی مضامین تعلیمی و اخلاقی در اطباق الذهب

در ادامه به بیان مهم‌ترین و پُربسامدترین درون‌مایه‌های تعلیمی و اخلاقی در *اطباق الذهب* پرداخته شده است:

۱-۲. یادآوری مرگ

در اطباق در موضوع تذکر انسان به مرگ آمده است: «خلیلی هُبّا طالما قد رقدتما، ألا تنشدانِ اليومَ ما قد فقدتما، أينَ إخوانُ عاشرناهم وخالانُ، أينَ زیدٌ وعمروُ وفلانٌ وفلانٌ... ألا یردّنا موتُ الآباءِ والأمّهات، عن أباطیل الترهات، ألا إنّ المرءَ غافلٌ مُطرق، والموتُ واعظٌ مُفلق، ینادی أقواماً تظنّهم قیاماً وهم قعودٌ، (وتحسبهم أبقاظاً وهم رقودٌ)،^۵ تکرهون جرع الحمام وأنا ساقیکم، (قُل إنّ الموت الذی تفرون منه فإنّه ملاقیکم)^۶» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲-۱۳)؛ ترجمه: «ای دو دوست من! برخیزید که خفتنتان به درازا انجامید؛ آیا امروز به آنچه از دست دادید، رسیدید؟! کجایند برادران و دوستانی که با آن‌ها معاشرت نمودیم، کجاست زید و عمرو و فلانی و فلانی... آیا مرگ پدران و مادران، ما را از باطل‌های هرزآلودانه باز نمی‌دارد؟! هان که آدمی غافل و بی‌خبر است، حال آنکه مرگ، وعظ‌دهنده‌ای رساست. مرگ اقوامی را ندا می‌دهد که گمان می‌بری ایستاده‌اند، اما نشستگان‌اند، آن‌ها را بیدار پنداری اما خفتگان‌اند؛ از نوشیدن شراب مرگ بیزارند، حال که مرگ ساقی شراب شماست: (بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید، شبه شما خواهد رسید).»

شفروه با بهره‌گیری و تقلید از سنت شعر جاهلی در خطاب به دو نفر، آغاز سخن خود را با خطاب قرار دادن دو دوستش قرار می‌دهد (خلیلی هُبّا طالما قد رقدتما، ألا تنشدانِ اليومَ ما قد فقدتما)؛ چنان‌که امرؤ القیس در آغار معلقه‌اش می‌گوید:

قفّا نَبک من ذِکری حَیْب و منْزَل
بَسِطِ اللّوی بَینَ الدّخولِ فَحَوْملِ

۲-۲. در ستایش سخاوت و بخشش

شفروه در اطباق در مدح بخشش و سخاوت‌مندی چنین می‌گوید: «السعيد کلّ السعيد، من تجهّز للسفر البعيد، إنّ رزقَ مالاً، فرقه یمیناً و شمالاً، یغنی به جیرانه، ویطفیّ به نیرانه، لا یمسکه فی یده، ولا یدّخره لغده، إنّما هو الرّادُّ یقدّمه لمسراه، والمالُ یاخذُه یمناه ویرده یمسراه» (همان: ۱۸)؛ ترجمه: «خوشبخت واقعی آن‌کسی است که برای سفر دوری [قیامت] خود را آماده کرده است، اگر مالی نصیبش شود، آن را چپ و راست می‌بخشد؛ همسایه‌اش را بدان بی‌نیاز کرده و آتش [دوزخ] را با آن خاموش می‌کند؛ مال را در دستانش نگه نمی‌دارد و برای فردایش ذخیره نمی‌کند؛ بلکه مال را با دست راست گرفته و با دست چپ می‌بخشد.»

نویسنده در مقاله دوازدهم، دوباره به ستایش از سخاوت و کرم بخشندگان می‌پردازد و می‌گوید: «فواها لك، لمن تدخر أموالك، اقسم ألفك، قبل أن يقسم خلقك، إن منازل الخلق سواسية، إلا من له يد مواسية، فأرفعهم أنفعهم، وأسودهم أجودهم، وأفضلهم أذلهم، وخير الناس من سقى ملوحاً، ونصب للجنة ملوحاً، والكرم نوعان، أحسنهما إطعام الجوعان» (همان: ۲۲-۲۳)؛ ترجمه: «پس وای بر تو! چه کسی اموالت را ذخیره می‌کنی؟ بیشتر مالت را تقسیم کن، پیش از آنکه پس از تو آن را تقسیم کنند. جایگاه مخلوقات یکسان است، مگر آنکه دستی یاریگر دارد؛ پس والاترین آن‌ها سودمندترین آن‌ها [برای مردم] است، و والاترین آن‌ها سخاوتمندترین آن‌هاست؛ و فاضل‌ترین آن‌ها بخشنده‌ترین آن‌هاست؛ و بهترین مردم، آن است که فردی بسیار تشنه را آب دهد و برای رسیدن به بهشت، عمل صالحی را پیش فرستد؛ و بخشش نیز دو نوع است: بهترین آن دو، طعام دادن به گرسنگان است.»

صاحب اطباق الذهب در عبارت فوق، با تکرار چندین بار از بخشش و عطا با واژگان و عبارات مختلف (ید مواسیه، أجودهم، أذلهم، الكرم، إطعام الجوعان)، به‌نوعی قصد تأکید بر مضمون بخشندگی و سخاوتمندی دارد. کاربست صنعت تکرار در اطباق الذهب را باید از شاخصه‌های سبکی شفروه دانست؛ چراکه «تکرار در زیباشناسی هنر از مسائل اساسی است و اصولاً یکی از مختصات سبک ادبی قلمداد می‌شود» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۸۹). ازطرفی نیز «تأثیر گونه‌هایی از تکرار، در ترکیب یک اثر هنری، گاه تا بدان پایه است که در مرکز خلاقیت هنری گوینده قرار می‌گیرد» (ذوالفقاری و اسدی دامنا، ۱۳۹۶: ۵۵). از همین روست که در متن تعلیمی اطباق، نقش تکرار در قالب عبارات مسجع، در راستای موسیقایی کردن کلام و تأثیرگذاری سخن و نیز القای معنا به مخاطب، نقش ممتاز و ارزنده‌ای دارد.

شفروه در مقاله بیستم و این بار به بیانی دیگر، تشویق به سخاوت و بخشش می‌کند. او بهترین اموال را اموالی می‌داند که به‌جای ذخیره شدن، بذل و بخشش شود: «وأنفع المال ما بذل ولم يُكنز» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)، پس باید انسان خود از رزق و روزی خدا استفاده کند، پیش از آن‌ها وارد قبر شود، و در راه خدا بذل و بخشش نماید قبل از آنکه خویشاوندان و ورثه آن را تقسیم نمایند: «فكل رزقك قبل أن تأكلك العقارب، وفرق مالك قبل أن

تقسیمه الأقارب» (همان)؛ چراکه در نگاه ابن هبة الله، ذخیره کردن مال و پاسبانی از آن، شغل افراد حقیر و پست و فرومایه است: «وَحِرَاسَةُ الْمَالِ شُغْلُ الْأَوْغَادِ الْأُرْذَالِ» (همان).

۳-۲. توصیه به صبر و بردباری

صبر در لغت عرب به معنای حبس و در تنگنا و محدودیت قرار دادن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۴). خواجه نصیرالدین طوسی در معنای صبر می‌گوید: صبر بازداشتن نفس از بی‌تابی در برابر ناملايمات و مصائب است. صبر از فضایل و خصایل نیک انسانی که در متون دینی و اسلامی بر آن تأکید شده است که در قرآن بر سه نوع بیان شده: ۱. صبر بر طاعت؛ ۲. صبر بر ترک معصیت؛ ۳. صبر در مقابل مصائب. در قرآن کریم آمده است: «بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶-۱۵۵)، و «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ» (لقمان: ۱۷).

شفروه در اطباق در موضوع دعوت به صبر چنین می‌گوید: «واستدفع زلزلة الغضب براسية الحلم، ألا إنَّ الغضب رجفة والحلم عمادها، والجزع مدّة والصبر ضمادها» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۳)؛ ترجمه: «زلزله خشم را با کوه بردباری دفع کن. آگاه باش که خشم، تکان و لرزشی است و صبر، به‌سان ستونی در برابر آن است؛ بی‌تابی زخم و چرکینی است که بردباری، پمادی بر آن است.»

تشبیهات بلیغ به‌کاررفته در عبارت فوق در مضمون صبر و شکیبایی، موجب ارتقای سطح ادبی و بلاغی کلام شده است. نویسنده صبر را به کوه، ستون و پماد زخم تشبیه کرده است که آدمی با استفاده از آن می‌تواند در برابر خطرات خشم و بی‌تابی درونی خود را نجات بخشد.

۴-۲. توصیه به علم همراه با عمل

در ادبیات تعلیمی کهن عربی و فارسی، علمی مورد ستایش و پسندیده است که به‌همراه آن، عمل صاحب‌علم نیز همراه گردد. امام علی (ع) در نهج البلاغه فرموده است: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ» (حکمت ۱۰۷)؛ ترجمه: «چه بسا عالمی را که جهلش از پای درآورد و حال آنکه علمش با او بود و سودش نکرد!»

در *اطباق الذهب*، صحبت از علم بدون عمل به میان آمده و به استری بدون بار تشبیه شده است؛ عالم بدون عمل، عسل شیرینی با خود دارد، اما آن را نمی‌چشد و به‌سان کوری است که شمعی در برابرش روشن شده، اما باز چیزی نمی‌بیند: «علم بلا عمل، کحمل علی جمل، فکن عاملاً، ولا تکن حاملاً، ينقل السوق إلى السوق... والعلم في صدور الكسلان كشموع تلمع بين يدي ضريحٍ محجوبٍ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۷)؛ ترجمه: «علم بدون عمل، همچون باری بر پشت شتر است؛ پس عمل‌کننده باش و نه بار حمل‌کننده‌ای که بارها را به بازارها حمل می‌کند... علم در سینه کاهلان [که به علم خود عمل نمی‌کنند] همچون شمع‌هایی است که در برابر نابینای بازداشته‌شده روشن می‌شود».

مشابه جمله *اطباق الذهب* در عبارت فوق (والعلم في صدور الكسلان كشموع تلمع بين يدي ضريحٍ محجوبٍ) در این گفتار از سعدی آمده است که «عالم ناپرهیزکار، کوری است مشعله دار» (به نقل از حیدری ابهری، ۱۳۹۹: ۲۸۹).

۲-۵. مراقبت در سخن گفتن

با وجود فضیلت سکوت و خاموشی گزیدن، به‌هنگام سخن نیز باید از ایراد سخنان نامناسب برحذر بود. امام علی (ع) در *نهج البلاغه*، از اینکه آدمی زبانش را بر خود حاکم کند، برحذر داشته و آن را سبب خواری و ذلت انسان دانسته است: «هانت عليه نفسه من أُمِرَ عليها لسانه» (حکمت ۲)؛ ترجمه: «آن‌که زبان را بر خود حاکم کند، خود را بی‌ارزش و خوار کرده است». درحقیقت امیر انسان باید قلب و عقل وی باشد، درحالی‌که به فرموده آن حضرت (ع) در اینجا زبان انسان است که امیر او شده و درحقیقت جای امیر و مأمور عوض شده است. به‌طور طبیعی زمانی که جای امیر و مأمور عوض شد، مأمور نمی‌تواند تصمیم امیر را بگیرد و زمانی که تصمیم می‌گیرد، تصمیماتی مأمورانه می‌گیرد نه امیرانه؛ چون او حوزه درک و حوصله‌اش به اندازه درک و حوصله امیر نیست، پس لیاقت و شایستگی امیری را ندارد.

با توجه به این اهمیتی که سخن داراست، شفروه در *اطباق الذهب* در این زمینه گوید: «حصائدُ الألسنة قد تزرعُ العداوةَ، وطياراتُ الكلم قد تطيرُ العداوةَ، ربّ كلامٍ يعودُ كلاماً... وخدش اللسان ثلماً لا تسدُّ، والكلام كالتبيل إذا طار لا يرتدُّ، فلا ترم كلَّ حسابنةٍ من حية النية... فربما تندم حين لا ينفعُ الندم، وعساک تزل حيث لا يثبت القدم، لا تنفوه بما دار في خلدك فتخجل به» (شفروه

الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۵)؛ ترجمه: «نتایج و ذرودهای زبان، گاهی دشمنی را به بار خواهد آورد، و پرنده‌های سخن گاهی سرانسان را به باد خواهد داد. چه بسیار سخنی که تبدیل به زخمی خواهد شد... و ضربه‌ی زبان، شکافی است که قابل جبران نیست، و سخن همچون تیر است که اگر از کمان برآمد قابل بازگشت نیست، پس هر تیری را از کمان نیت خود رها مکن... چه بسا که از سخت پشیمان شوی در آنجا که پشیمانی سودی نخواهد داشت! و چه بسا که پایت بلغزد در جایی که پاها ثابت نمی‌ماند! به هرچه در ذهنت می‌گذرد، در زبان جاری مکن تا خجلت زده نشوی.»

در عبارت فوق، ابن هبة الله در قالب تشبیهات و استعارات زیبا و ادبی، مسئله خطرات سخن گفتن و مراقبت از سخن را بیان کرده است. در نگاه او، اگر آدمی پیش از آنچه می‌گوید تفکر ننماید و هر سخنی را به زبان آورد، ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و حتی صاحب کلام را به نابودی بکشاند.

۶.۲. اغتنام فرصت

عمر را باید غنیمت دانست و از لحظات آن استفاده نمود و توشه‌ای برای فردای قیامت تدارک دید. شفروه در طباق می‌گوید: «الْغُمَرُ وَإِنْ طَالَ فَمَا تَحْتَهُ طَائِلٌ، وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ، سَفِينَةٌ تَسْرِي، وَلَا تَدْرِي، فَتَرَصَّدَ لِلْمَوْتِ فَلِكُلِّ طَالِعَةٍ أَفْوَلٌ، وَتَزُودُ لِدَارِ الْإِقَامَةِ فَلِكُلِّ غَائِبٍ قُفُولٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۹-۱۰)؛ ترجمه: «عمر هرچند که به درازا انجامد، اما سودی به آدمی نخواهد رساند. هر نعمتی بدون شک از بین خواهد رفت. زندگی همچون کشتی‌ای است که عبور می‌کند، پس انتظار مرگ را داشته باشد، چراکه هر طلوعی غروب نیز دارد؛ و برای سرای اقامت حقیقی خود توشه‌ای بگیر، چراکه هر غایبی بازخواهد گشت.»

تشبیه عمر و جریان زندگی به کشتی که در حال عبور است، تصویری زیبا از شفروه در موضوع غنیمت دانستن لحظات زندگی است. مرگ هر لحظه خواهد آمد و طلوع زندگی را به غروب می‌کشاند، پس انسان باید در سرای واقعی (دارالاقامه) که همان قیامت است، تلاش و سعی خود را معطوف دارد و بازگشت خود را برای آن مکان آماده نماید.

صاحب طباق در ادامه می‌گوید: «اغتنم الخمس قبل الخمس، وأدرك عصرک قبل غروب الشمس، تُشْبِعُكَ فُرْصَةً، فَلَا تَفُوتَنَّكَ فُرْصَةً، إِذْنِ أَدْرَكْتَهَا فَهِيَ الْيَلُّ كُلُّ الْيَلِّ، وَإِنْ فَاتَكَ فَهِيَ الْوَيْلُ

كُلُّ الْوَيْلِ، هُوَ الزَّمَانُ لَا يَقْطُفُ فِي مَسِيرِهِ، وَالْدَّهْرُ لَا يَرْوُفُ بِأَسِيرِهِ» (همان: ۱۰)؛ ترجمه: «پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار، و قبل از غروب خورشید، زمانهٔ عصر را مغنم دار، قرص نانی تو را سیر می‌کند، پس یک لحظه را از دست نده، اگر آن را دریابی، پس به هرچیز رسیده‌ای، و اگر از دستت برود، پس همهٔ مصیبت‌ها بر تو باد؛ زمانه در مسیرش عطوفتی ندارد و روزگار به اسیرش، ترحمی نخواهد کرد.»

۷-۲. مذمت بُخل

ابن هبة الله در وصف مذمت بُخل و طمع چنین می‌گوید: «البخيلُ كُلُّ الْبَخِيلِ مَنْ يَبْذُلُ نَفْسَهُ، وَيُخْزِنُ فِلْسَهُ، وَالشَّحِيحُ كُلُّ الشَّحِيحِ، مَنْ يُشْفِقُ عَلَى الدَّرْهِمِ الصَّحِيحِ، فَلَا يَكْسِرُهُ مَصَارِفَةً، ثُمَّ يُقَسِّمُ بَعْدَهُ مُجَازَفَةً... تَعَسَّأَ لِلْبُخْلَاءِ بِمَا تَحْوِي جِوْثُهُمْ، (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ)، أَلَا أَخْبَرَكَ عَنْهُمْ، وَأَقُولُ لَكَ مِنْ هَمِّ هَمِّ الْجَمَاعَةِ الطَّمَاعُونَ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۷-۱۸)؛ ترجمه: «بخیل واقعی آن‌کسی است که خود را می‌بخشد و فلس ناچیزش را ذخیره می‌کند. طمعکار واقعی آن‌که بر دینار و درهم بُخل می‌ورزد [آن را بخشش نمی‌کند] و آن خرج نمی‌کند، سپس بعد از مرگش به فراوانی تقسیم می‌شود... هلاک باد بخیلان به سبب آنچه که گرد آوردند، (روزی که آن طلا و نقره ذخایرشان در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آن‌ها را به آن داغ کنند)، تو را از آنان آگاه سازم و به تو بگویم چه کسانی هستند؟ آن‌ها جمع‌کنندگان مال و طمع‌کارانند.»

در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است که فرمود: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۶۷)؛ ترجمه: «بخل ورزیدن دربارهٔ آنچه انسان در اختیار دارد، نشانهٔ سوءظن به معبود است.» در همین مضمون، ابن هبة الله در اطباق الذهب چنین می‌گوید: «الْمَالُ رِزْقٌ أُتِيحَ فَمَنْ ضَنَّ بِهِ، فَقَدْ أَتَاهُمُ الرِّزْقُ وَأَسَاءَ الظَّنُّ بِهِ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)؛ ترجمه: «مال رزقی است که مقدر شده، پس هرکه بدان بخیل باشد، خداوند روزی‌رسان را متهم ساخته و به او بدگمان شده است.»

۸-۲. فضیلت سکوت و خاموشی

کمر ادیب و نویسنده‌ای در ادبیات تعلیمی می‌بینیم که در ستایش سکوت و خاموشی سخنی و کلامی نگفته باشد. شفروه در چندین جا در اطباق الذهب به این مضمون و توصیه به آن

می‌پردازد؛ ازجمله در مقاله چهل و چهارم، سکوت را نردبانِ رهایی انسان دانسته و پُر حرفی را گاهی موجب هلاکت و مصیبت برای آدمی می‌داند. سکوت، اسرار جهان ملکوت را برای آدمی می‌گشاید: «الصَّمْتُ سُلْمُ الْخُلَاصِ، وَالتَّنْقُ يُحِبُّسُ الْهَزَارِ فِي الْأَقْفَاصِ، لَا تَغْتَرُّ بِدَفَائِقِ الْكَلَمِ وَشَفَاقِهَا، وَلَا تَكْتَرُثُ بِفُضُولِ الْأَلْسِنِ وَرَوَاقِهَا، فَإِنَّ لِسَانَ الشَّمْعِ يَضْحَكُهُ، وَعَنْ قَلِيلٍ يَهْلِكُهُ، وَلَنْ تَعْرِفَ سِرَّ الْمَلَكُوتِ، إِلَّا بِأَدَمَانِ السَّكُوتِ... التَّنْقُ دَاعِيَةُ التَّلْفِ، وَالْخَرَسُ وَاقِيَةُ الصَّدْفِ... وَخَيْرَ الْقَسَى الْكَتُومُ، وَخَيْرَ الشَّرَابِ الْمُخْتَمُومُ، رَيْنِ الْقَسَى يَطْرُدُ الظُّبَاءَ، وَوَسْوَاسِ الْخُلَى يَوْقُظُ الرُّقُبَاءَ» (همان: ۶۹-۷۰)؛ ترجمه: «سکوت، نردبانِ رهایی است و سخن گفتن، بلبل را در قفس‌ها حبس می‌کند. به سخنان باریک و فصیح فریفته مشو و به سخنان اضافی زبان و پُر حرفی آن توجهی مکن. زبان شمع، آن را به خنده درآورده و دیری نمی‌پیماید که شمع را نابود می‌کند. اسرار هستی را جز با عادت به سکوت خواهی شناخت... سخن گفتن موجب نابودی و تلف است و لالی و کم حرفی، نگهدارِ صدف است... بهترین کمان‌ها، کمان بی‌صداست و بهترین شراب‌ها، شراب پوشیده است. صدای کمان موجب رمیدن آهوان شود، و صدای به‌هم خوردنی زیورآلات است که رقیبان را بیدار می‌سازد.»

عبارت «الصَّمْتُ سُلْمُ الْخُلَاصِ» که در آن سکوت موجب رهایی و نجات آدمی معرفی شده، بدین معناست که بسیاری از بلاها و مصیبت‌های وارده به انسان، به‌خاطر سخن گفتن است؛ چنان‌که شفروه در جایی دیگر گفته: «وَرَبُّ كَلِمَةٍ تُرْدِيكَ» (همان: ۱۰۶)؛ ترجمه: «چه‌بسا سخنی که تو را به هلاکت اندازد!» همچنین در ضرب‌المثل معروف آمده است: «زبان سُرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.» روایاتی نیز از امام علی(ع) در این زمینه آمده است؛ ازجمله: «السَّكُوتُ سَلَامَةٌ»^۷ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸: ۶۳)، و نیز: «اصْمُتْ تَسَلِّمْ»^۸ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ح ۲۲۳۱).

تشبیهات متعدد و زیبای ابن هبّه‌الله برای تأکید بر ارزش سکوت، در عبارت بالا مشهود است؛ ازجمله اینکه بلبل هزارستان با چه‌چه و آوازخوانی است که خود را در بند قفس تنگ کرده است (والتَّنْقُ يُحِبُّسُ الْهَزَارِ فِي الْأَقْفَاصِ). ابن هبّه‌الله در مقاله‌ای دیگر از کتابش همین مضمون را این‌بار برای خروس به کار گرفته است که: «وَرَبُّ صِيْحَةٍ تَذْبِيحُ الدِّيَكِ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۰۶)؛ ترجمه: «چه بسیار آوازخواندنی که موجب ذبح و قربانی

شدن خروس می‌شود!»

۷-۲. فریکار بودن دنیا

ابن هبة الله در تشبیهی نو، دنیا را به تمساحی تشبیه می‌کند و فریکاری دنیا را به شیوه تمساح مانند نموده و می‌گوید: «وما أضربُ لك مثلاً إلا التمساح يخرج إلى الفضاء مُتَشَوِّفاً فيستلقى على قفاه، ويفتح فاه، فيقع عليه بناتُ الماءِ سواكِنَ، ويظللن عليه رواكِنَ، يجمعنَ لماظَةً فيه، ويلقطنَ ما اجتمع من الدود فيه، حتّى إذا سددنَ ثلثة الجوع، ونهضنَ للرُّجوع، أطبقَ الأشداق، وأوصدَ الأغلاق، وخاط فكيهٍ وحاص، وآب غانماً وغاص» (همان: ۱۳۶-۱۳۷)؛ ترجمه: «برای تو (ای دنیا)، جز از تمساح مثلی نمی‌آورم؛ آن هنگام که محتاطانه به خشکی آمده و بر پشت خوابیده و دهانش را باز می‌کند؛ در این هنگام پرندگان دریایی به صورت آرام و ساکن وارد دهانش می‌شوند و در آنجا می‌مانند؛ باقی‌مانده غذاها را از آن جمع کرده و هرآنچه را تمساح از کرم گرد آورده، از دهانش برمی‌گیرند و می‌خورند؛ تا اینکه آن هنگام گرسنگی را از بین برده و سیر می‌شوند و برای بازگشت [به دریا] برمی‌خیزند، تمساح دو طرف دهانش را می‌بندد و پوزه‌هایش را قفل می‌کند و دو فکش را به هم می‌دوزد، و با موفقیت در هدفش، دوباره به دریا بازمی‌گردد.»

در این تصویرگری زیبا و جذاب از دنیا و فریفتگی آن، ابن هبة الله درصدد است تا نقشه‌های نامبارک دنیا را در فریفته ساختن مردم در این سرای فانی نشان دهد. وی در این راستا، تمساح را مثال می‌آورد که چگونه با زیرکی از دریا وارد خشکی شده و ابتدا با بازنمودن دهانش که انواع غذاها و کرم‌های مورد مطلوب پرندگان دریایی در آن است، پرندگان را وسوسه می‌سازد که آرام و بدون زحمت وارد دهانش گردند و آنگاه که مدت کمی به خواسته‌های خود رسیده و از غذاهای داخل دهان تمساح بهره گرفتند، با بستن دهان خود، آن‌ها را فرومی‌بلعد و می‌خورد. مردمان دنیا نیز در مدت کمی از زرق و برق دنیایی استفاده کرده، اما غافل از آن هستند که در دهان فریکار دنیا افتاده‌اند که هر لحظه امکان دارد این دهان فریکار بسته شود و آن‌ها را نابود سازد.

تشبیهی دقیقاً مشابه همین تصویر دنیا در *اطباق الذهب*، مولانا در *مثنوی معنوی* نیز آورده

است:

این جهان پر ز ثقل و پر ز نان چون دهان باز آن تمساح دان
بهر کرم و طعمه، ای روزی تراش از فن تمساح دهر ایمن مباش
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۶: ۴۸۸-۴۰۸۹)

در فریبکاری دنیا، برخی تشبیهات و تصاویر ادبی در *اطباق الذهب* به چشم خورد:

- تشبیه دنیا به پیرزنی زشت روی: «و یا بعل الحور! لا تضاجع هذه العجوز الشوهاء» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۵۳)؛ ترجمه: «و ای شوهر حوریان، هم خوابگی مکن با این پیرزن زشت سیما!»

- تشبیه دنیا به مار فراخ دهن: «و یا صغیر الجرم! حاذر هذه الحیة الفوهاء» (همان: ۵۳)؛ ترجمه: «و ای انسان با جسمی کوچک، بر حذر باش از این مار گشاده دهان!»

- تشبیه دنیا به سینه زن شیرده، که به جای شیر، زرق و برق ناچیز خود را به آدمی می‌نوشاند: «یا رضيع الخطام، ألم یأْن وقتُ الفِطام» (همان: ۵۲)؛ ترجمه: «ای شیرخورنده مال دنیا! آیا وقتش فرا نرسیده که از شیر گرفته شوی؟!»

۸-۲ در مذمت فخر فروشی به نیاکان

یکی از عوامل فخر فروشی آدمی، فخر به آبا و اجدادش است؛ به گونه‌ای که با برشمردن نیاکان خویش، آن‌ها را دست‌مایه برتری و شرف خود قرار دهد. شفروه در *اطباق الذهب* در مذمت چنین خصلتی چنین می‌گوید: «لا تفخر علی أهل الحسب، بشرف النسب، فالشرف البالغ نباهة النبیة... فی هذا إذا جرى ذکر الماضین فأمسک، فکُن ابن یومک لا تَکُن ابن أُمسک، فلا ینقص المرء حمول الأسلاف... والأرضُ کما تُنبِتُ الحَبَّات، تلدُ الحَبَّات» (همان: ۵۴)؛ ترجمه: «به بزرگی نسب خویش بر اهل شرف فخر مفروش! چراکه رسیدن به شرف، به شرافت و بزرگی انسان شریف است... پس از انسان، اگر ذکر گذشتگان به میان آمد، دست نگه دار [و به نیاکانت فخر مفروش]، فرزند امروزت باش و نه فرزند دیروزت [به آنچه داری بناز و نه به پدران گذشته‌ات]، چراکه بی‌نام و نشان بودن پیشینیان، از ارزش آدمی نمی‌کاهد... زمین همچنان که دانه‌ها را رشد می‌دهد، در خود مارها را می‌پروراند.»

شفروه در ادامه، ارزش آدمی را به فضایل و بزرگی‌هایش و نیز همت والا و خصال پسندیده‌اش می‌داند و برای آن گهربار بودن طلا و خوشبو بودن مسک را مثال می‌آورد که

دلیل آن، به اصل طلا (سنگ‌های سخت) و یا اصل مسک (پهلوی آهوان) نیست، بلکه به خاطر ارزش ذاتی طلا و مسک است؛ همچنان که پسر نوح (ع) نیز به واسطه پدرش باید نجات یافته و رستگار می‌شد: «والمَرْءُ بِفَضِيلَتِهِ لَا بِفَضِيلَتِهِ، وَالْإِنْسَانُ بِسِيرَتِهِ لَا بِعَشِيرَتِهِ، وَذُو الْهِمَّةِ الْعَالِيَةِ لَا يَغْتَرُّ بِالرِّمَّةِ الْبَالِيَةِ، وَأَكْرَمُ النَّاسِ حَمَلًا وَفَصَالًا أَشْرَفُهُمْ خَصَالًا وَأَطْيَبُهُمْ طِينًا أَخْلَصَهُمْ دِينًا، وَهَلْ يَضُرُّ النَّصَارَ كَوْنُهُ مِنْ صُلْبِ الصَّخُورِ... وَالتَّجِيبُ لَا يَجْنِي الرَّشَدَ مِنْ شَجَرَةِ الْآبَاءِ، وَالْمَسْكُ لَا يَرْثُ الطَّيِّبَ مِنْ خَاصِرَةِ الطُّبَّاءِ، وَلَوْ نَجَا بَعْلُو التَّسَبُّ ذُو الرُّوحِ لَنَجَا ابْنُ نُوْحٍ» (همان: ۵۴-۵۵)؛ ترجمه: «ارزش آدمی به فضیلت‌هایی است که کسب کرده و نه دودمانش؛ و انسان به سیره و منشش ارزشمند است و نه به عشیره و طایفه‌اش؛ و فردی دارای همتی والا، به استخوان‌های پوسیده قبرها (نیاکانش) فریفته نمی‌شود؛ گرامی‌ترین مردم در کودکی و جوانی، صفات‌نیک‌دارترین آن‌ها، پاک‌سرشت‌ترین و دین‌دارترین آن‌هاست. آیا به گهربار بودن طلا، اصل او که صخره‌های سخت است، ضرری می‌زند... انسان نجیب، هدایت و نجابت را از درخت نیاکانش نمی‌چیند، و مسک از پهلوی آهوان، بوی خوشش را به ارث نبرده است؛ و اگر اصل و نسب نیک، کسی را نجات می‌داد، قطعاً پسر نوح (ع) نجات یافته بود.»

۹-۲. بهره‌گیری از قرآن و نهج‌البلاغه شفروه در بیان مضامین تعلیمی

۹-۲-۱. بهره‌گیری ادبی از آیات قرآن کریم

«واکاوی آثار ادبی با تکیه بر آرایه‌های سخن و هرگونه شگردی که کلام را از سطح زبان به سطح ادب فراببرد، در فرایند معناسازی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که کشف لایه‌های پنهانی متون به درک تازه‌ای از خواندن متن می‌انجامد» (علیخانی ثانی ابدال آبادی و میر، ۱۳۹۵: ۱۵۳). در این میان، آیات و احادیث به‌عنوان شگردی ادبی در هر دوره‌ای از ادب فارسی، با توجه به مقاصد و اهداف شاعران و نویسندگان، در بیان مقصودی خاص مورد استفاده قرار گرفته است. شرف‌الدین شفروه نیز به‌سان دیگر ادبای وادی تعلیم و اخلاق، تلاش نموده تا سخن خود را با زیور آیات و احادیث بیاراید و این، یکی از فنی‌ترین مختصات نثر اطباق الذهب به شمار می‌آید. چنین شیوه‌ای، «به تقلید از نثر عربی در نثر فارسی راه یافته و به‌صورت رکنی فنی و زینتی، در بیشتر اقسام نثر به کار رفته و در طی دو قرن ششم و هفتم در مسیر تحول و تکامل به نهایت تکلف و تصنع رسیده است» (خطیبی،

۱۳۸۶: ۱۹۷). البته به دلیل اینکه *اطباق الذهب*، کتابی اخلاقی و پندآموز در حوزه فردی و اجتماعی است، در بیشتر موارد استفاده از آیه و حدیث، درحقیقت القای حکمت و تعلیم به خواننده است. به دو مورد از اقتباسات ادبی شفروه از آیات قرآنی در حوزه مسائل تعلیمی و اخلاقی اشاره می‌شود:

– ارتباط میان تقوا و دنیاطلبی و تشبیه آن به تعدد ازدواج در قرآن

شفروه در جایی می‌گوید: «وَانْ تَقَبَّتِ الرَّيْعُ فَطَلَقِ الدُّنْيَا إِنَّهَا زَانِدَةٌ، (وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ)» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۵۰)؛ ترجمه: «اگر قصد تقوا و دوری از انحراف و معصیت را داری، پس دنیا را طلاق بده، چراکه زائد و بی‌مورد است، چراکه (اگر از رعایت عدالت ترسیدید، پس یکی اختیار کنید)». به کارگیری ادیبانه و بلاغی از آیه فوق در قالب مضمون رها کردن دنیا و طلاق دادن آن، بیانگر مهارت ابن هبة الله در جایگزینی آیات قرآنی در لابه‌لای سخنانش دارد. وی چون بحث از طلاق دنیاست، موضوع تعدد ازدواج در قرآن را به میان آورده که اگر انسان نمی‌تواند در میان ازواجش رعایت انصاف نماید، به یکی از آنها بسنده نماید. همین‌طور نیز جمع میان تقوا و دنیاطلبی ممکن نخواهد بود، پس باید یکی را که همان تقواست، برگزید و دیگری را وانهاد.

– تشبیه دنیا به دیواری نزدیک به فرو ریختن

چنان‌که ابن هبة الله در *اطباق* آورده است: «وَالنَّجَاءُ فَالدُّنْيَا جِدَارٌ يَرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» (همان: ۵۳)؛ ترجمه: «بشتاب که دنیا دیواری است که می‌خواهد فروریزد». عبارت «جِدَارٌ يَرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» برگرفته از قرآن کریم و بخشی از داستان موسی (ع) با خضر است: «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (کهف: ۷۷).

۲-۹-۲. تأثیر پذیری از مضامین نهج البلاغه

در دوره‌ای که شرف‌الدین شفروه در اصفهان می‌زیست، کتاب *وزین نهج البلاغه* مورد توجه بسیاری از علما و ادبا بوده و «حداقل از اوایل قرن ششم، روایت *نهج البلاغه* در اصفهان وجود داشته است» (جزینی دُرچه، ۱۳۹۸: ۷۷)؛ از طرفی نیز با وجود اینکه شرف‌الدین شفروه

از اهل سنت بوده و «از دو مذهب رایج در اصفهان سده ۶ - شافعی و حنفی - خاندان شفروه حنفی مذهب بوده‌اند و شرف‌الدین نیز حنفی بودن خویش را در اندیشه‌های شعری و برخی مدایح خود نسبت به آل صاعد که پیشوای دینی حنفیان اصفهان را برعهده داشته‌اند، آشکار کرده است» (ر.ک: دیباچه دیوان شرف‌الدین شفروه: ص ۱۵؛ به نقل از ربیع‌نیا و علی‌مش، ۱۳۹۱: ۱۸)، وی در اشعارش، ارادت خود به اهل بیت (ع) و علی (ع) را اظهار می‌کند؛ از جمله در دو بیت زیر:

به مرتضی علی از صدق دل تولی کن که در دو کون چنو شاه مرتضایی نیست
ثنای حیدر و زهرا فریضه کن بر خود کزین ثنا نکوتر ترا ثنایی نیست
(به نقل از اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۲ مقدمه)

با توجه به چنین ویژه‌ای که شفروه به نهج البلاغه داشته است، با مطالعه اطباق الذهب و مقایسه آن با کلام گهربار علوی در نهج البلاغه، به اشتراکات مضمونی و تصویری در دو اثر دست می‌یابیم که نشان از تأثیر شفروه از سخنان آن حضرت (ع) دارد. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- تشویق به طلاق دادن دنیا (تشبیه دنیا به زنی ناصالح)

شفروه در تشبیهی دنیا را به سان زنی بدخو و نامبارک می‌داند که باید طلاقش داد: «وطلق دُنْیَاکَ فَإِنَّهَا زَانِيَةٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۳۶)؛ ترجمه: «دنیا را طلاق بده، چراکه زناکار است (شوم و نامبارک است)».

و باز می‌گوید: «عَجُوزٌ عَقِيمٌ، ضَجِيعٌ سَقِيمٌ، عَنَاقُهَا دَاءٌ، وَفِرَاقُهَا دَوَاءٌ، لَا يَزَالُ بُعْلُهَا مَرِيضًا حَتَّى إِذَا طَلَّقَهَا بَرَأَ مِنْ سَاعَتِهِ» (همان: ۱۱۲)؛ ترجمه: «دنیا همچون پیرزنی نازاست، همبستری با او بیماری، و معانقه با او درد و ناخوشی است، اما دوری و جدایی‌اش موجب شفا یافتن است. همچنان شوهر این پیرزن، بیمار است تا وقتی که طلاق دهد که بعد از آن سریع شفا می‌یابد».

بحث طلاق دادن دنیا، برگرفته از سخن امام علی (ع) است که فرمودند: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي... قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَخَطَرُكَ يَسِيرٌ وَأَمْلُكُ حَقِيرٌ، آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوَدِّ» (حکمت ۷۴)؛ ترجمه: «ای دنیا ای دنیا از من دور شو ... تو را سه طلاقه کرده‌ام که در آن رجوع نیست؛ پس عیش تو کوتاه است و قدر و منزلت

اندک و آرزوی تو پست است؛ آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت محل ورود.»

– دوری از سمّ دنیا (تشبیه دنیا به سمّ کُشنده)

شفروه در *اطباق الذهب*، دنیا را سمّی شیرین شده می‌داند: «الدُّنْيَا سَمٌّ مُحَلَّى» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۱۱)؛ ترجمه: «دنیا زهری شیرین شده است.» در جای دیگر، خوشی‌ها و لذایذ دنیوی را همراه با غم و اندوه و در عین شیرینی، زهرآلود می‌داند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَسَرَّاتِ الْأَيَّامِ مَقْرُونَةٌ بِالْغَمِّ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَعْجُونَةٌ بِالسَّمِّ» (همان: ۲۱)؛ ترجمه: «و بدان که خوشی‌های روزگار، همراه با غم و اندوه است، و شیرینی دنیا با سمّ و زهر درآمیخته شده است.»

مشابه همین تصویر در حکمت ۱۱۹ *نهج البلاغه* وجود دارد؛ آنجا که امام علی (ع) فرمود: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَةِ، لَيْنٌ مَسِّهَا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا؛ يَهْوَى إِلَيْهَا الْفَرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»؛ ترجمه: «دنیا همانند مار است. چون بر آن دست کشند، نرم آید، ولی در درون آن زهر کشنده است. مردم فریب‌خورده و نادان بدان میل کنند و خردمند عاقل از آن دوری جوید.» در این تصویر، امام (ع) نیز دنیا را زهرآلود می‌داند.

– تشبیه دنیا برای دنیاپرستان به لاشه‌ای در میان سگ‌ها

شفروه در تشبیه زیبا از وصف دنیاخواهان چنین می‌گوید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَخْتَارُ الْعَفَافَ... يَتْرَكُ الدِّينَ لَطَالِبًا، وَيَطْرَحُ الْجِيفَةَ لِكَلَابِهَا» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۲۶-۲۷)؛ ترجمه: «از میان مردم کسانی هستند که عفاف و خوشتن‌داری را برگزیده‌اند... دنیا را برای خواهانش رها نموده و این لاشه [دنیا] را برای سگان دنیایی دور می‌افکنند.»

عبارت «يَتْرَكُ الدِّينَ لَطَالِبًا، وَيَطْرَحُ الْجِيفَةَ لِكَلَابِهَا»، به‌نوعی برگرفته‌شده از این کلام گهربار علوی است که می‌فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَالْمُتَوَاضِعُونَ الْمُؤَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۷۵)؛ ترجمه: «دنیا فقط مردار است و کسانی که به جهت دنیا با یکدیگر برادر شده‌اند، همچون سگان‌اند که برادری، آن‌ها را از گزیدن یکدیگر باز نمی‌دارد.»

– دنیا سرای عبور است (تشبیه دنیا به مکانی برای عبور)

شفروه، دنیا را سرای فریب و پلی برای عبور می‌داند: «مَا الدُّنْيَا إِلَّا دَارُ غُرُورٍ، وَجَسْرٌ مُرُورٍ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۹۰)؛ ترجمه: «دنیا چیزی نیست جز سرای فریب و پُل عبور.»

این مضمون یادآور این عبارت نهج البلاغه است که دنیا را نه سرای اقامت، بلکه سرای گذر می‌داند: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ» (حکمت ۱۳۳)؛ ترجمه: «دنیای سرای گذر است نه سرای اقامت و ماندن».

– ستایش قناعت

در وصف قناعت، شفروه چنین می‌گوید: «القنَاعَةُ عُدَّةُ الْعَزِّ وَكَثْرُ لَا يَفْنَى، وَشَجَرَةُ الْخُلْدِ وَفُلْكَ لَا يَبْلَى» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «قناعت، سازوکار عزتمندی و گنجی فناپذیر است؛ و درخت جاودانگی و سلطنتی است که کهنه نخواهد شد». الفاظ شفروه به‌نوعی تداعیگر توصیف نهج البلاغه از قناعت است؛ از جمله امام علی (ع)، قناعت را مُلک و سلطنت نامیده است: «كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا» (حکمت ۲۲۹)؛ ترجمه: «در اهمیت قناعت همین بس که خود نوعی سلطنت است»، و باز آن حضرت (ع) قناعت را مالی بی‌پایان: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ» (حکمت ۵۷)؛ ترجمه: «قناعت ثروتی است بی‌پایان»، و نیز گنجی بسیار ارزشمند: «وَلَا كَنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ» (حکمت ۳۷۱)؛ ترجمه: «و هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست»، دانسته است.

در نگاه شفروه، قناعت موجب عدم ذلت و خواری انسان خواهد شد؛ چراکه انسان قانع که به کفاف زندگی بسنده می‌کند، هیچ‌گاه برای دنیاطلبی و زیاده‌خواهی، عزت خویش را زیر پا نگذاشته و از دیگران درخواستی نخواهد کرد: «فَسَتَرِ بِقَنَاعِ الْقَنَاعَةِ، فَلَنْ تَسْمَنَ بِضَرِيعٍ^۹ الصَّرَاعَةِ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «به لباس قناعت خود را بپوشان، چراکه با آن، به خار و خاشاک فروتنی فربه نخواهی شد».

آنچه در نهج البلاغه قابل تأمل است، کاربرد لفظ «الصَّرَاعَةُ» در وصف قناعت، در یکی از نامه‌های نهج البلاغه است که آن حضرت (ع) نیز عدم قناعت‌پیشگی را موجب خواری آدمی دانسته است: «اشترى هذا المغتر بالأمل، من هذا المزعج بالأجل هذه الدار بالخروج من عزّ القناعة، والدخول في ذلّ الطلب والصَّرَاعَةِ» (نامه ۳)؛ ترجمه: «[در خطاب به شریح قاضی که خانه‌ای به قیمت زیادی خریده بود] ... این مغرور به آرزو از کسی که در آستانه مرگ است، این خانه را خریداری کرده است، به قیمت بیرون شدن از عزت قناعت و ورود در ذلت و خواری درخواست و گرفتاری».

– مذمت طمع

شفروه معتقد است که طمع منجر به ذلت می‌شود: «ما الطَّامِعُ إِلَّا ذَلِيلٌ دَاخِرٌ، فِي الطَّلَبِ مُسْتَقْدَمٌ وَفِي الظَّفَرِ مُسْتَأْخِرٌ» (شفروه الأصفهانی، ۱۹۱۱: ۱۲۵)؛ ترجمه: «انسان طمع‌کار، ذلیل و خوار است؛ در طلب کردن، پیشگام است، اما در دستیابی به مرادش در واپسین است.»

از طرفی نیز ذلت انسان به واسطه حرص و طمع، بعینه در نهج البلاغه آمده است: «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ» (حکمت ۲۲۶)؛ ترجمه: «حریص درگیر ذلت و خواری است»، و باز می‌فرماید: «أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمْعَ وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ» (حکمت ۲)؛ ترجمه: «خود را خوار کرد آن‌که طمع را پیشه ساخت، و تن به ذلت داد هر که گرفتاری خود را ابراز کرد.»

۳. نتیجه‌گیری

یکی از آثار ارزشمند و گمنام در حوزه ادب تعلیمی، کتابی از یک شاعر ایرانی به نام «شرف الدین شفروه اصفهانی» است که آن را *اطباق الذهب* نام نهاده است. در این نوشتار، پس از آشنایی با شفروه و اثرش، نتایج زیر حاصل شد:

– مهم‌ترین مضامین و درون‌مایه‌های تعلیمی و اخلاقی در کتاب *اطباق الذهب*، در قالب جملات و عبارات کوتاه و موجز بازتاب یافته است؛ مضامینی همچون یادآوری مرگ، توصیه به سخاوت، ستایش صبر، توصیه به داشتن علم همراه با عمل، اغتنام فرصت‌های زندگی و... که همگی برآمده از تعالیم و متون دینی بوده است و نویسنده از خلال آن تلاش نموده تا در کنار یک اثر هنری، شخصیت اخلاق‌مداری از مخاطب مورد مطلوب خود را ترسیم نماید.

– *اطباق الذهب* از حیث ساختاری، اثری در سبک مقامات و برخوردار از واژگان مسجع و موسیقایی است؛ به نحوی که نویسنده آن تلاش نموده تا ضمن انتقال معانی مورد نظر، هنرنمایی خود را در کاربرد واژگان آهنگین و برخوردار از آرایه‌های مختلف بیانی به تصویر بکشد.

– تأثیر گونه‌هایی از تکرار، در ترکیب یک اثر هنری، گاه تا بدان پایه است که در مرکز خلاقیت هنری گوینده قرار می‌گیرد؛ از همین روست که در متن تعلیمی *اطباق الذهب*، نقش

تکرار در قالب عبارات مسجع، در راستای موسیقایی کردن کلام و تأثیرگذاری سخن و نیز القای معنا به مخاطب، نقش ممتاز و ارزنده‌ای دارد.

- اقتباس و به‌کارگیری آیات قرآنی و روایات نبوی، از روش‌های ملا شفروه در نقل مضامین تعلیمی است؛ به‌نحوی که وی علاوه بر تزیین عبارات و آرایش کلام با متون دینی، سهمی در تلفیق معانی اخلاقی با آموزه‌های وحیانی دارد.

- با مطالعه اطباق الذهب و مقایسه آن با کلام گهربار علوی در نهج البلاغه، به اشتراکات مضمونی و تصویری در دو اثر دست می‌یابیم که نشان از تأثیر شفروه از سخنان آن حضرت (ع) دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در تعلیقات پایانی میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی بر کتاب لباب الالباب عوفی آمده است که ضبط دقیق حروف واژه «شفروه» و حتی مقصود از آن معلوم نیست؛ اما وی دو احتمال «شُفْروه» و «شَفْروه» برای تلفظ این کلمه داده است. همچنین وی با توجه به نام پسرعموی شرف‌الدین که نامش «ظهیرالدین عبدالله بن شفروه» و عوفی در کتابش از او یاد کرده، نتیجه گرفته که «شفروه» نام یکی از اجداد «شرف‌الدین» است (ر.ک: عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۵۶-۳۵۹ تعلیقات میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی). البته عده‌ای «شفروه» را نام دهی در اصفهان دانسته‌اند (ر.ک: ناشناس، ۱۳۲۷: ۴۵).

۲. در ریحانة الأدب (مدرس، بی‌تا، ج ۳: ۱۹۳)، شرف‌الدین شفروه را متعلق به سده دهم هجری دانسته که گویا مؤلف به اشتباه رفته است؛ چراکه در همین کتاب بیان نموده که شفروه، مداح طغرل بن ارسلان (۵۷۱-۵۹۰ق) بوده، حال آنکه طغرل در سده ششم هجری است.

۳. همچون در بیت «بشتاب که محنت فراقت/ در خون شرف شتاب دارد» (به نقل از عوفی، ۱۹۰۶، ج ۱: ۳۵۸).

۴. اطواق الذهب فی المواعظ والخطب، اثری تعلیمی و اندرزنامه از زمخشری، ادیب و مفسر معروف قرن ششم هجری و هم‌دوره با شفروه است که آن را در صد مقاله نگاشته که هر مقاله، در رابطه با موضوعی اخلاقی و تربیتی است.

۵. کهف: ۱۸.

۶. جمعه: ۸.

۷. سکوت موجب سلامتی است.

۸. ساکت باش تا سالم بمانی.
۹. ضریع، گیاهی است که تشر آن «شبرق» نام دارد که خشکش را «ضریع» می‌نامند که به‌دلیل پلیدی اش، مورد استفاده چهارپایان نیست.

منابع

۱. قرآن کریم. (۱۳۹۸). ترجمه مولانا محمود حسن. تصحیح محمدعلی کوشا. چ ۲. تهران: احسان.
۲. نهج البلاغه. (۱۳۸۰). ترجمه محمد دشتی. چ ۱. تهران: اوج علم.
۳. اسماعیلی، عصمت. (۱۳۷۴). تصحیح دیوان شفروه اصفهانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
۴. تیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. تحقیق سید مهدی رجائی. ط ۲. قم: دارالکتاب الاسلامی.
۵. حیدری ابهری، غلامرضا. (۱۳۹۹). حکمت‌نامه پارسیان: فرهنگ اسلامی در آینه امثال و حکم فارسی. چ ۱. قم: نشر جمال.
۶. جزینی دُرچه، رسول. (۱۳۹۸). «نکاتی درباره روایت نهج البلاغه در اصفهان قرن ۶-۷ هجری (محمد بن عبدالواحد المدینی و اسعد بن شفروه اصفهانی)». میراث شهاب (فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی)، ۲۵ (۹۸)، ۷۷-۱۱۸.
۷. خطیبی، حسین. (۱۳۸۶). فنّ نثر در ادب پارسی. تهران: زوآر.
۸. داد، سیما. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به‌شیوه تطبیقی و توضیحی. تهران: انتشارات مروارید.
۹. ذوالفقاری، محسن و اسدی دامنا، اکبر. (۱۳۹۶). «بررسی کارکردهای تکرار در القای مضامین اخلاقی و تعلیمی (مطالعه موردی شعر شفيعی کدکنی)». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۹ (۳۳)، ۲۹-۶۰.

۱۰. الراغب الأصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داودی. ط ۱. بیروت: دارالشامیه.
۱۱. ربیع‌نیا، عبدالحمید و علی‌منش، ولی. (۱۳۹۱). *تحقیق و تصحیح ترجمه اطباق الذهب فی المواعظ والخطب (از مترجمی ناشناخته)*. چ ۱. تهران: مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۱۲. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۷). *انواع نثر فارسی*. چ ۸. تهران: سمت.
۱۳. الزیات، حسن. (۱۹۹۵). *تاریخ الأدب العربی*. بیروت: دارالمعرفه.
۱۴. سمرقندی، دولتشاه. (بی‌تا). *تذکره الشعرا*. تهران: انتشارات بارانی.
۱۵. شفروه اصفهانی، شرف‌الدین. (بی‌تا). *دیوان (نسخه خطی)*، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۸۷۸۳۴.
۱۶. شفروه اصفهانی، شرف‌الدین. (۱۹۱۱). *أطباق الذهب*. شرح ألفاظه اللغویه وما غمض منه واعتنی بضبطه: محمد سعید الرافعی. الطبعة الأولى. مصر: مطبعة السعادة.
۱۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). «انواع ادبی و شعر فارسی (۱)». *مجله رشد آموزش ادب فارسی*، ۸ (۳۳-۳۲)، ۹-۴.
۱۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی نثر*. چ ۲. تهران: نشر میترا.
۱۹. علیخانی ثانی ابدالآبادی، فاطمه و میر، محمد. (۱۳۹۵ش). *شیوه‌های کاربرد آیات و احادیث در تاریخ جهانگشای جوینی*. متن‌پژوهی ادبی، ۲۰ (۶۹)، ۱۵۳-۱۸۰.
۲۰. عوفی، محمد. (۱۹۰۶). *لباب الألباب*. به سعی و اهتمام ادوارد بروز. کتابخانه دانشگاه تورنتو.
۲۱. غلامرضایی، محمد. (۱۳۹۸). *سبک‌شناسی نثر پارسی (از قرن چهارم تا قرن سیزدهم)*. چ ۲. تهران: سمت.
۲۲. مالمی، پری، یلمه‌ها، احمدرضا و داوری، پریسا. (۱۴۰۱). *بررسی مضامین تعلیمی در مثنوی ناشناخته ظهیر کرمانی*. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴ (۵۳)، ۱-۱۹.

۲۳. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۴). فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. چ ۵. تهران: توس.
۲۴. المجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. مدرس، محمدعلی. (بی تا). ریحانة الأدب. تبریز: چاپخانه شفق.
۲۶. مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران. تهران: سخن.
۲۷. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۳). مثنوی معنوی. به کوشش و اهتمام رینولد نیکلسون. چ ۱. تهران: انتشارات بهزاد.
۲۸. میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳). واژه‌نامه هنر شاعری: فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و شبکه‌ها و مکتب‌های آن. تهران: مهناز.
۲۹. ناشناس. (۱۳۲۷). خاندان‌های مشهور (خاندان شفروه)، نشریه یادگار، ۵ (۶ و ۷)، ۱۰۸-۱۱۷.
۳۰. نعمتی، فاروق و یوسفی، هادی (۱۴۰۱). بررسی انگاره‌های تعلیمی در کتاب ریاض الخلود اثر ملا ابوبکر مصنف چوری (اثر تقلیدی ناشناخته از گلستان سعدی). پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۴ (۵۵)، ۲۱-۴۸.